

طلوع فجر انقلاب اسلامی

۲۷ مرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۷:۱۲

«به خان بگو خیلی وقت است که آفتاب زده و از وقت نماز صبح گذشته، خان باید نماز صبحش را قضا بکند.»

در جریان مبارزات انقلاب در شهرها و حضور جوانان در این اجتماعات جوانی به یارمحمد اینور می گوید:

«جوان به آنها نزدیک تر شد و گفت: آن خانی که من می گویم، خان همه ایران است و اسمش شاه است، فهمیدید؟ او خان سیف‌الله خان خم است. شاه مثل یک مار است. اگر ما سر او را بکوبیم، بقیه خان‌ها هم از نفس می‌افتند. اما شما هم منتظر نشینید که ما سر مار را بکوبیم. شما هم در ولایت‌تان، دم مار را، که همان سیف‌الله خان و خان‌های دیگر هستند، بکوبید.»

خیرمحمد پدر خانواده‌ای کپر نشین است که تعداد اندکی گوسفند دارد که آنها را توسط پسرش امان‌داد راهی صحرا می‌کند تا از مرتع استفاده کنند. در دوره‌ای که داستان در آن می‌گذرد، خشکسالی در منطقه مستولی شده و این موضوع دامداران و کشاورزان را نگران کرده است. در یکی از روزها و طبق معمول خیرمحمد حیوانات را از آغول بیرون می‌کند تا فرزندش آنها را به سیاه‌چمن که مرتع حیوانات آنها است برای چریدن ببرد، که میرداد فرزند سیف‌الله خان به سراغ آنها آمده و آنها را از بردن گوسفندانشان به سیاه‌چمن منع می‌کند.

در انتهای داستان وقتی سیف‌الله خان که از هیچ جنایتی ابا نداشته و خون خیرمحمد و عزیز (فرزند برادر خیرمحمد) را ریخته با پاسدارها روبرو می‌شود که برای دستگیری‌اش آمده‌اند، به همسرش می‌گوید:

برو بگو که خان مشغول نماز و عبادت است و بعد از اتمام نمازش خودش می‌آید. اینجا امیرحسین فردی با بیان جمله‌ای استعاری انقلاب اسلامی را به طلوع آفتاب تعبیر می‌کند. پاسدار در جواب می‌گوید: «به خان بگو خیلی وقت است که آفتاب زده و از وقت نماز صبح گذشته، خان باید نماز صبحش را قضا بکند.»

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/2016/1/اسلامى-انقلاب-فجر-طلوع/>